

تطبیق شخصیت‌های حماسی انه‌اید ویرژیل با شاهنامه فردوسی

سید ابراهیم آرمن

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج. (استادیار)

خدیدجه بهرامی رهنما

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن.

Bahramirahnama@yahoo.com

چکیده

رسالت خطیر ادبیات تطبیقی، تشریح خط سیر روابط و مناسبات میان ادبیات ملل جهان و تأکید و توسعه مبادلات فکری، ادبی و فرهنگی است. پتانسیل و ظرفیت ادبی شاهنامه فردوسی قابل سنجش با هر اثر حماسی است. از این رو، شاهنامه، اثر ستبرگ فردوسی که حماسه‌ای ملی و طبیعی است با انه‌اید اثر ویرژیل که برترین نمونه حماسه کلاسیک مصنوع است، قابل سنجش و تطبیق است. بنابراین، هدف مقاله حاضر سنجش و بررسی وجوه افتراق و اشتراک میان شخصیت‌های محوری و حماسی این دو اثر گران سنگ است.

کلید واژه‌ها: انه‌اید، شاهنامه، قهرمان، انه‌آس، رستم، سیاوش، دیدون، ته‌مین.

مقدمه

«نخستین دست‌اندرکاران ادبیات تطبیقی، متخصصان فرهنگ توده و قوم‌شناسانی بودند که تحت تأثیر هربرت اسپنسر به مطالعه خاستگاه‌های ادبیات و گونه‌گونی آن در شکل‌های ادبیات شفاهی و بروز آن در اشعار غنایی، نمایش‌نامه‌ها و حماسه‌های کهن پرداختند.» (ولک و وارن، ۱۳۸۲: ۴۵) «ادبیات تطبیقی، بررسی روابط تاریخ ادبیات ملی با ادبیات دیگر زبان‌ها است؛ چگونه ادبیات یک کشور، با ادبیات دیگر سرزمین‌ها پیوستگی می‌یابد و بر یکدیگر تأثیر متقابل می‌نهند.» (ندا، ۱۳۸۳: ۲۵ و ۲۶) «ادبیات تطبیقی، تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل جهان و نظارت بر تمامی مبادلات فکری و ادبی است که از سر حد قلمرو زبان قومی به اقوام دور و نزدیک روی می‌دهد.» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۱) تطبیق مبانی اساطیری و حماسی آثار جهان، گام بزرگی در معرفی این

آثار به مخاطبان در سراسر جهان است. شاهنامه، اثر سترگ فردوسی مظهر شکوه و رونق فرهنگ و تمدن ایران و گنجینه‌ی ارزشمند ادبیات فارسی است. شاهنامه نه تنها بزرگ‌ترین و پرمایه‌ترین مجموعه شعر است که از قرن ۴ هـ.ق. به یادگار مانده است، بلکه مهم‌ترین سند عظمت زبان فارسی و هویت ملت ایران است. «شاهنامه، پلی است که دنیای باستانی را با قرون وسطی و دنیای اسلامی که هنوز در فرهنگ ما ادامه دارد، به هم می‌پیوندد.» (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۶۵) شاهنامه، یک اثر حماسی ملی و طبیعی است که با برترین نمونه حماسه کلاسیک مصنوع یعنی انه‌اید، سروده ویرژیل قابل سنجش و بررسی است. درون مایه انه‌اید را "ساختن آرمان‌شهر" و "اعتلای رومیان" تشکیل داده است. شخصیت اصلی و محوری داستان "انه‌آس" نام دارد که تمام حوادث و بواعث حول محور او می‌چرخد. انه‌اید، ادامه داستان ایلیاد و ادیسه هومر بوده است. «انه‌آس، پس از به آتش کشیده شدن شهر تروا و از دست دادن همسر خویش، کرئوز به همراه پدرش، آنشیز و مادرش، ونوس که بغ بانویی است و نیز، به همراه دیگر ترواییان سوار بر کشتی شدند و از آن شهر گریختند. توفان، کشتی‌ها را درهم شکست و ترواییان را بر کرانه آفریقا افکند. در آن‌جا دیدون، شه‌بانوی کارتاژی شیفته و واله انه شد. اما انه، به دستور خدایان به عشق او وقعی نهاد و دیدون را ترک گفت. دیدون از غم و اندوه هجران از انه، کومه‌ای از آتش فراهم ساخت و سپس خودکشی کرد. انه، پس از مرارت‌های بسیار به لاتیوم رسید. لاتیوس، پادشاه لاتیوم از او به گرمی استقبال کرد. در این اثنا، انه ناگزیر به مبارزه با تورنوس، پادشاه روتولان گردید. ژونون، تورنوس را به جنگ با او برانگیخته بود، چراکه به تورنوس وعده داده شده بود که لاوینیا، دختر لاتیوس را به همسری خواهد گرفت. در این نبرد، تورنوس کشتی‌های ترواییان را درهم کوبید و بسیاری از ترواییان را به قتل رسانید. در سپاه تورنوس، دختری به نام کامیل وجود دارد که در شجاعت و جنگاوری بی‌بدیل است و اهرم سپاه تورنوس به شمار می‌رود. اما کامیل به قتل رسید و شیرازه سپاه تورنوس از هم گسلید و تورنوس از انه، شکست را پذیرا شد. سپس، انه، لاوینیا را به همسری خویش درآورد و آن‌گاه، آرمان‌شهرش را که خدایان نوید داده بودند، تأسیس نمود.» (ویرژیل، ۱۳۷۵: ۶-۷) ویرژیل در سرودن انه‌اید، هیچ‌گاه نمی‌توانسته اثر حماسی طبیعی و ملی چون؛ شاهنامه، گرشاسب‌نامه، ایلیاد و ادیسه، رامایانا و... پدید آورد و داستان قوم و تبار خود را از آغاز آفرینش جهان و انسان تا چند سده پیش از زمان خویش روایت کند، چراکه نیازی به این کار نمی‌دیده است و در زمان او، رومیان در اوج اعتلا به سر می‌برده‌اند. بنابراین، با سرودن این منظومه، فقط در پی توجیه عظمت و اعتلا بخشیدن به رومیان بوده است و این برخلاف آن چه که در شاهنامه آمده است، ذکر شده. حکیم توس، آن هنگام که فرهنگ ایرانی را عرصه تاخت و تاز اعراب و دیگر مهاجمان دید، به مدون ساختن داستان‌ها، روایات و قطعات پراکنده پرداخت و نهضت عظیمی را در این زمینه به وجود آورد. بنابراین،

سنجش شاهنامه با انه‌اید از لحاظ حجم اثر، فرهنگ مختلف دو کشور، علل سیاسی و اجتماعی و زمان روایت صحیح نیست و نیز نمی‌توان شخصیت‌های اسطوره‌ای را که در شاهنامه تجلی می‌یابند، با شخصیت‌های اسطوره‌ای روم برابر نهاد و از تطبیق کامل آن‌ها سخن گفت، بلکه مقایسه‌ی خصایص شخصیت‌ها در هر دو اثر قابل سنجش و بررسی است.

بنابراین، برخی از وجوه شخصیتی انه‌آس، قابل بررسی و مقایسه با شخصیت‌هایی چون؛ رستم و سیاوش در شاهنامه است و نیز، شخصیت‌های دیگر در هر دو اثر وجود دارد که قابل انطباق با یکدیگر است. پس به بررسی و تبیین هریک خواهیم پرداخت.

۱- انه‌آس و رستم

در انه‌اید، شخصیت اصلی و محوری داستان انه‌آس نام دارد که در داستان جزر و مد ایجاد می‌کند و حوادث مختلفی را در داستان ایجاد می‌نماید. شخصیت‌های دیگر این داستان، حول محور او به گردش درمی‌آیند. برخی از ویژگی‌های شخصیتی انه، آن هنگام که مقابل تورنوس قرار می‌گیرد، قابل مقایسه با داستان رستم و اسفندیار است. این دو داستان، مشابهت و همانندی‌های فراوانی دارند که عبارتند از:

۱-۱- نبرد تن به تن: هم انه و هم رستم، در نبردی تن به تن مقابل حریفان خویش قرار می‌گیرند و به رجزخوانی می‌پردازند. رجزخوانی در انه‌اید بسیار کم‌رنگ و ضعیف توصیف شده است. در حالی که در داستان رستم و اسفندیار رجزخوانی، بسیار پر رنگ و قوی و عامل مهمی است که مخاطب به دلاوری‌ها و رشادت‌های یک پهلوان پی می‌برد و با سابقه جنگاوری او آشنا می‌شود. یکی از تفاوت‌های هر دو داستان در آن است که نزاع و کشمکش انه و تورنوس بر سر تصاحب یک زن است و رب النوع‌ها، در این نبرد به او یاری می‌رسانند. در حالی که کشمکش رستم و اسفندیار بر سر مسأله آزادی یا اسارت است. کشمکش رستم و اسفندیار، کشمکش و جدال میان دو جامعه بلخ و زابل است. گشتاسب یقین پیدا کرده است که دیگر نمی‌تواند اسفندیار را بازی دهد و مرتب پیمان شکنی کند. پس، بهترین راه برای دور کردن فرزندی که پیوسته در اندیشه‌ی بازستاندن پادشاهی است، همین است که به مسلخ فرستاده شود.

هدف نهایی گشتاسب از فرستادن اسفندیار به زابلستان آن است که اگر به فرض محال، پیش‌گویی جاماسب درست از آب درنیامد و اسفندیار موفق شود، رستم را به اسارت درآورد، درعین حال که یکی از مدعیان وقت را به

بنده کشیده، حاکمیت زابلستان را از آن خود کرده است. بنابراین، این هشدار بزرگی به دیگر مدعیان است که دیگر نتوانند علم نافرمانی را به اهتزاز درآورند و مطیع و منقاد هسته‌ی مرکزی شاهنشاهی باشند.

از سوی دیگر، نوعی تضاد فکری و ایدئولوژیک میان خاندان گشتاسب و رستم وجود دارد. زرتشت پیامبر در زمان گشتاسب ظهور می‌کند و گشتاسب، به عنوان گسترنده دین بهی و اسفندیار به عنوان مروّج و مبلغ آیین زرتشتی برگزیده می‌شوند. در زمان ظهور زرتشت، موضوع دین رستم مطرح می‌شود. آرتور کریستن سن در کتاب *کیانیان* معتقد است: «رستم، متهم به بددینی و الحاد است و همین اتهام به بددینی است که منشأ پیدایش جنگ دینی میان رستم و اسفندیار شده است.» (کریستن سن، ۱۳۴۳: ۱۹۵) برخی دیگر از شاهنامه پژوهان، «رستم را پیرو آیین میترا» (معین، ۱۳۳۸ ش، ج ۱: ۶۱) معرفی می‌کنند. «میترا، خدایی شکست ناپذیر است و در میدان نبرد باعث پیروزی یاران خود می‌شود. اوست که در راه چیرگی بر شر بیکار می‌کند و هم اوست که همچون دستیار ایزد نیکی فاتح خواهد گشت.» (ورمازن، ۱۳۷۵: ۱۷۴) «میتراپرستی از زمان خیلی قدیم، حتی قبل از زمان زرتشت وجود داشته است. نام‌هایی که با ترکیب کلمه میترا ساخته شده، از قرن ۷ ق.م. در ایران دیده شده است.» (مهرین، ۱۳۸۰: ۱۱۹)

در *اخبار الطوال* رستم مخالف دین بهی معرفی شده است. «گویند: زردشت، پیامبر مجوس نزد گشتاسب (بشتاسف) شاه آمد و گفت: من فرستاده خدایم به سوی تو و کتابی را که در دست مجوسان است، بر وی عرضه کرد. گشتاسب به او گروید و آیین مجوسان را پذیرفت و مردم کشور را به پیروی از این دین وادار ساخت و همه به فرمان او خواه ناخواه گردن نهادند. رستم پهلوان، که مردی توانا، تنومند، بلند بالا و زورمند بود، از جانب وی بر سیستان و خراسان فرمان‌روایی می‌کرد و نسبش به کی‌قباد شاه می‌رسید. چون؛ از گرویدن شاه به آیین زردشت آگاه شد، سخت خشمگین گردید و گفت: کیش پدران ما را که از یکدیگر به ارث می‌بردند، فرو گذاشت و دل به آیین نوینی بست. پس از آن مردم سیستان را گرد آورد و برکنار نمودن گشتاسب را برای آنان کاری شایسته جلوه داد. از این رو، متمرّد شدند. گشتاسب پسر خود، اسفندیار را که از نیرومندترین مردان خود بود، پیش خواند و به وی گفت: ای فرزند، شهریاری من به زودی از آن تو می‌شود و کار تو جز با کشتن رستم اصلاح نمی‌پذیرد.» (دینوری، ۱۳۴۶: ۲۷)

برخی دیگر از شاهنامه پژوهان، رستم را "یکتا پرست" (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۳۵) معرفی می‌کنند. اما، رستم در شاهنامه پیرو هیچ دینی نیست. او، به همه ارزش‌های اخلاقی از جمله؛ راست گویی، وفاداری، حفظ پیمان و... که

مورد تأیید ادیان است، پای‌بند است و از تمام رذایل اخلاقی بیزار. او همان‌طور که در سراسر شاهنامه نشان داده است، ستم‌پذیر نیست و هیچ‌گاه به زیر یوغ زور و ستم نرفته و به بردگی و اسارت کسی درنیامده است. همین عامل، نارضایتی گشتاسب را در پی دارد. گشتاسب از قدرت و حاکمیت بی‌چون و چرای خاندان رستم و محبوبیت آنان در میان اقشار مختلف مردم هراس دارد. بنابراین، درصدد برمی‌آید تا سلطه‌ی قدرت خویش را بر زابلستان نیز گسترش دهد. پس، در چنین اندیشه‌ای به دنبال بهانه‌ای واهی می‌گردد تا رستم را به زانو در آورد. این بهانه را، اسفندیار به گشتاسب می‌دهد تا او بتواند به آشفته‌گی‌های درون خویش خاتمه دهد.

۱-۲- چیرگی تقدیر بر قهرمانان داستان: انه، بازیچه سرنوشت خویش است. او، اسیر جبر محتوم و هر آنچه که خدایان برای وی رقم زده‌اند، است و از هیچ‌گونه اختیاری برخوردار نیست. اما قهرمانان شاهنامه، گرچه برای تغییر تقدیری که از پیش برای آن‌ها رقم زده شده است، می‌کوشند، اما سرانجام این تقدیر است که سرنوشت آن‌ها را رقم می‌زند و آن‌ها ناگزیر در مقابل آن گردن می‌نهند. چیرگی تقدیر و سرنوشت در داستان‌های حماسی شاهنامه، ریشه در باور زروانی دارد. «آشکار است که سرنوشت باوری و بینش جبری زروانی رایج و حاکم در روزگار ساسانیان به شاهنامه راه یافته و سایه سیاه خود را بر گستره‌های آفتابی پیکارهای پهلوانی افکنده است. در بسیاری از چرخش- گاههای داستان‌ها، به‌ویژه در هنگام گزارش پایان هر شهریاری و مرگ یا کشته شدن یک شهریار یا پهلوان و روی دادن فاجعه‌ای هول‌انگیز، سخنانی با درون مایه سخت‌نومیدانه درباره چیرگی چاره‌ناپذیر سرنوشت و تقدیر بر زندگانی انسانی و بسته بودن همه راه‌ها به روی بشر آمده است. در این گفتارها، جهان‌دستگاهی رازآمیز و پر از ابهام و شگفتی است و انسان، گرفتار سرنوشت توصیف می‌شود.» (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۷۷)

در شاهنامه واژه‌هایی چون: روزگار، زمان، زمانه، دهر، سپهر، چرخ، فلک، گنبد، گردون، نوشته، بوش، بخت، بخش، آسمان، اختر و قضا و قدر بیانگر چنبره سرنوشت و حکم ازلی یا تقدیر بر شخصیت‌های شاهنامه است.

به نظر برخی از محققان، اعتقاد به سرنوشت باوری «متأثر از آیین زروانی مذهب زردشتی است. زیرا، مزدیسنان پنج بهره از بیست و پنج بهره اعمال آدمی را در گرو بخت می‌دانند و به نظر آنان، زروان تقدیرکننده خوب و بد است و ستارگان عوامل اویند. (زیر، ۱۳۸۴: ۳۸۹)

تو گیتی چه سازی که خود ساختست جهاندار ازین کار پرداختست

زمانه نبشته دگرگونه داشت چنان کو گذارد بیاید گذاشت

(فردوسی، ۱۳۸۷ش، ج ۲: ۲۱۵)

در داستان رستم و اسفندیار، تمام تلاش رستم از آغاز داستان برای جلوگیری از نبرد با اسفندیار، کشمکش او با سرنوشت است. رستم، پهلوانی آزاده و خردمند است و با تمام وسعت اندیشه‌اش، هر چقدر می‌کوشد که خود را از جبر مطلق و بی‌چون و چرای سرنوشت برهاند و خود را از ورطه‌ی هلاکتی که این گریز ناپذیری سرنوشت، برایش رقم زده است، نجات دهد، راه به جایی نمی‌برد. اگرچه، رستم با چاره‌گری‌های مختلف درصدد است که از حادثه‌ی شوم بگریزد و اسیر بند گشتاسب نشود، ولی اسیر جبر مطلق سرنوشت می‌شود که رهایی از آن غیرممکن است. رستم، سایه سنگین و شوم سرنوشت را بر سر خود کاملاً احساس می‌کند. پس، به سیمغ می‌گوید:

جهان یادگارست و ما رفتنی
به گیتی نماند به جز مردمی

به نام نکو گر بمیرم رواست
مرا نام باید که تن رواست

(همان، ج ۶: ۲۹۸)

۱-۳- برسر دو راهه قرار گرفتن: هنر حماسه‌سرا، قرار دادن قهرمان بر سر دوراهه است. سرنوشت، تمام راه‌ها را بر قهرمان داستان مسدود می‌کند و وی را در تنگناهای سدید و استوار قرار می‌دهد که توان خروج از آن را ندارد. در آن‌ه‌ها، آن‌ه‌ها بر سر دو راهه‌ی عقل و عشق قرار می‌گیرد. او در مواجهه با دیدون، در مناظره میان عقل و عشق قرار می‌گیرد و در نهایت، عقل را برمی‌گزیند تا به اهداف آرمانی و نوید داده شده از سوی خدایان دست یابد. چه بسا، اگر آن‌ه‌ها در کارتاژ اقامت می‌گزید، هیچ‌گاه آرمان‌شهرش را تأسیس نمی‌کرد و رومیان به چنین اعتلایی دست نمی‌یافتند. رستم نیز، در مواجهه با اسفندیار، برسر دو راهه‌ی پذیرش اسارت یا آزادی قرار می‌گیرد.

در مرحله‌ی اول: رستم، در یک جدال و کشمکش درونی در مورد پذیرش اسارت یا آزادی قرار می‌گیرد و این گونه، با خود می‌اندیشد.

که گر من دهم دست بند ورا
وگر سرفرازم گزند ورا

دو کارست هر دو به نفرین و بد
گراینده رسمی نو آیین و بد

هم از بند او بد شود نام من
بد آید ز گشتاسب انجام من

(همان: ۲۶۷)

رستم، مستأصل است که کدام راه را برگزیند. او، هنگامی که در نبرد اول با اسفندیار، با خدعه و نیرنگ تراژیک جان سالم از مهلکه به درمی برد، با خود می اندیشد که زابلستان را بگذارد و بگریزد.

چه اندیشم اکنون جز این نیست رای که فردا بگردانم از رخس پای

به جایی شوم کو نیابد نشان به زابلستان گر کند سرفشان

سرانجام از آن کار سیر آید او اگرچه ز بد سیر دیر آید او

(همان: ۲۹۳)

رستم، سرانجام بر کشمکش های درونی خویش فائق می آید و آزادی را برمیگزیند. در مرحله ی دوم: سیمرغ، رستم را بر سر دو راهه اسارت یا شور بختی دو دنیا قرار می دهد. تقدیر و سرنوشت در قالب هشدارهای شتر و سیمرغ بر اسفندیار و رستم وارد می شود تا آن دو، قدم به مذبح نگذارند. سیمرغ، تنها کسی است که از راز سپهر آگاه است. پس به رستم می گوید که: هر کسی خون اسفندیار را بریزد، خود نیز، طعمه شکار روزگار خواهد شد و سراسر زندگی او، قرین رنج و درد خواهد شد.

چنین گفت سیمرغ کز راه مهر بگویم کنون با تو راز سپهر

که هر کس که او خون اسفندیار بریزد ورا بشکرد روزگار طاعات فریبی

همان نیز تا زنده باشد ز رنج رهایی نیابد نماندش گنج

بدین گیتیش شوربختی بود وگر بگذرد رنج و سختی بود

(همان: ۲۹۷)

سیمرغ، به شرح دلآوری های اسفندیار می پردازد و به او می گوید که: اسفندیار تنها کسی است که با رشادت های فراوان توانسته، جفت او را در خوان پنجم بکشد. هیچ کس را یارای مقاومت در برابر اسفندیار نیست. سیمرغ به رستم می گوید: یا بند یا شوربختی دو دنیا. اما، رستم شوربختی دو دنیا را برمیگزیند. او نمی تواند، حیثیت و شرف

پهلوانی‌اش را لکه‌دار سازد. او نیک می‌داند که اسفندیار یک قدیس است و کشتن یک قدیس، پایان‌بخش زندگی اوست. سپس، رستم به سیمرغ می‌گوید که: همه ما برای مرگ زاده شده‌ایم. من نیز، نام نیک را برمی‌گزینم.

به‌نام نکوگر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست

(همان: ۲۹۸)

۱-۴- یاری‌گری ونوس و سیمرغ: یکی از ویژگی‌های مشترک هر دو داستان آن است که ونوس، مادرانه، او را در تمام داستان یاری می‌دهد و سیمرغ، نیز رستم را مورد حمایت خویش قرار می‌دهد. هنگامی‌که، انه در نبرد با تورنوس زخمی می‌شود، ناگریز به ترک میدان جنگ می‌شود. در این هنگام، ونوس به یاری انه می‌شتابد. «ونوس به ستیغ ایدا می‌رود تا پودنه‌ای را که ساقه‌اش با برگ‌هایی تازه و شاداب فرو پوشیده است، بچیند... او در ابری تیره، این گیاه را فراز می‌آورد، شیره تند آن را می‌کشد و در طشتی رخشان فرو می‌ریزد. شیره‌هایی درمانگر، از خورش-های بهشتی و نوش‌دارویی خوشبوی بر آن می‌افشانند. ای‌پیکس پیر، ناسورها را فرو می‌شوید، سپس قهرمان درمی‌یابد که توش و توان نخستین به پیکرش باز آمده است.» (ویژیل، ۱۳۷۵: ۴۶۷) این گیاه پودنه، خاصیت درمانی دارد و انه را درمان می‌کند. بنابراین، انه سالم و بی‌گزند به میدان نبرد با تورنوس بازمی‌گردد و تورنوس را مغلوب می‌سازد. هنگامی‌که رستم به وسیله اسفندیار زخمی می‌شود، زال از سیمرغ استعانت می‌جوید. سیمرغ هم با مالیدن پر خود بر زخم‌های رستم، او را درمان می‌کند.

نگه کرد مرغ اندران خستگی	بدید اندرو راه پیوستگی
ازو چار پیکان به بیرون کشید	به منقار از آن خستگی خون کشید
بران خستگی‌ها بمالید پر	هم اندر زمان گشت با زیب و فر

(فردوسی، ۱۳۸۷ش، ج ۶: ۲۹۶)

۲- انه و سیاوش

عوامل بسیاری این دو شخصیت را به هم نزدیک می‌سازد که عبارتند از:

۲-۱- تأسیس آرمان شهر: هدف اصلی ویرژیل از سرودن انه اید، تأسیس، آرمان شهر به وسیله انه است. او در این منظومه، شخصیتی گرد و دلیر به نام انه را خلق می‌کند تا پس از سفرهای دشوار و مخاطره‌آمیز، سرزمینی را تأسیس نماید که نماد وحدت و عظمت و اعتلای رومیان قرار بگیرد.

سیاوش نیز، پس از ورود به توران دو شهر "گنگ‌دژ" و "سیاوش‌گرد" را بنیان می‌افکند. «سیاوش، در اوج سعادت و اقبال، شهر افسانه‌ای گنگ‌دژ را در سرزمین توران بنا نهاد که پر بود، از باغ‌ها و کاخ‌ها و خانه‌ها و گرمابه‌ها و چشمه‌های جاری از هر خانه، صدای موسیقی به گوش می‌رسید و هوا چنان گوارا و معتدل بود که آدمی به یاد شعر بودلر، شاعر معروف فرانسه می‌افتد: آن‌جا همه چیز مرتب و زیباست، همه جا تجمل و آرامش و خوشی است. اما تقدیر چنین بود که سیاوش هرگز خوشبخت نشود.» (ماسه، ۱۳۷۵: ۱۳۴) افراسیاب، بخش دیگری از سرزمین توران را به سیاوش واگذار می‌کند و وی در آنجا "سیاوش‌گرد" را بنا می‌کند.

کز اختر بنش کرده شد روز ارد

خنیده به توران سیاوش‌گرد

(فردوسی، ۱۳۸۷ش، ج ۳: ۱۱۳)

«سیاوش‌گرد عینا به صورت گنگ‌دژ آسمان ساخته شده است. وجود شهرهای آسمانی شگفت‌آور نیست. به گمان مردم باستان، معابد و شهرها، همه نمونه اصلی و آسمانی داشته‌اند. بنا به اساطیر بابلی، همه شهرهای بابل نمونه آسمانی داشته‌اند. سناخریب آسوری، شهر نینوا را بنا به طرحی که در اعصار کهن و در آسمان ستارگان نوشته شده بود، ساخت. نه تنها، طرح شهر نینوا که خود شهر نیز به صورت مینویی در آسمان وجود داشته است. شهر اورشلیم، پیش از آن‌که ساخته شود، توسط خداوند در آسمان بنا شده بود. بیت المعمور نمونه آسمانی خانه کعبه است. بنابراین، نمونه آسمانی گنگ‌دژ وجود داشت و نمونه زمینی آن را درست به مانند آن بر زمین ساخته و آن را سیاوش‌گرد نام نهادند.» (بهار، ۱۳۷۵: ۲۶۴)

۲-۲- خواب و رویا: در انه اید، رویاهایی که بر انه‌آس وارد می‌شود، رویاهایی "پیش‌گو" هستند که خبر از وقایع و حوادث آتی می‌دهند. قبل از حمله یونانیان به تروا «انه، هکتور را سراپا گردآلود در رویا می‌بیند که خونین است و پاهایش هنوز از دوال‌های آشیل بر آماسیده، به او می‌گوید: تروا فرو می‌ریزد، ایلئون چیزهای آیینی و خدایان دودمانی‌اش را به تو می‌سپارد. باروهای نو را، برای جای دادن آنها بجوی.» (ویرژیل، ۱۳۷۵: ۶۱) انه، پس از آن‌که

از خواب برمی‌خیزد، شهر تروا را در آتش و خون می‌بیند. یونانی‌ها، بر تروا تاخته و شهر را ویران کرده‌اند. بنابراین، این رویا از حوادث شوم آینده خبر می‌دهد و بی‌درنگ تعبیر می‌یابد.

شمار خواب‌ها در شاهنامه فردوسی نسبت به تعداد ابیات آن اندک است. «در شاهنامه حدود پانزده خواب وجود دارد که برخی از شاهنامه پژوهان، چند خواب را الحاقی دانسته‌اند. از مجموع ۹ خواب در بخش پهلوانی شاهنامه، ۶ خواب در دایره سرگذشت سیاوش و کی‌خسرو می‌گذرد.» (کیا، ۱۳۷۸: ۱۶۴) در داستان سیاوش، خواب و رویا بیانگر وقایعی است که به طور حتم به وقوع می‌پیوندد. رویای سیاوش در زمره‌ی خواب‌های "نمادین" شاهنامه است. رویاهای نمادین، رویاهایی پیش‌گو هستند که به زودی زود یا با تأخیر چند ساله در زندگی قهرمان داستان روی می‌دهد. این رویاها، اغلب به وسیله افرادی که دارای روان‌های روشنی هستند، دیده می‌شود. این رویاها، الهام‌گر هستند و بسیاری از رموز و حقایق را آشکار می‌کنند. رویابینان، خواب‌های نمادین معمولاً شهریاران و شاهزادگانی چون؛ سیاوش، گشتاسب، کی‌خسرو و... هستند که دارای تقدس و عظمت معنوی هستند. رویاهای نمادین به راستی و درستی به وقوع می‌پیوندند. «این خواب‌ها، به یکباره از روح بر می‌خیزد و یافته‌های روح در آن باز می‌تابد. به گونه‌ای که، پلیدی‌ها و آلائش‌های نفس، روشنی و پاکی روح را نمی‌آیند و در روند رویا، تباهی و تیرگی پدید نمی‌آورند. روح پیراسته و رسته از نفس و به دور از بازی‌ها و نیرنگ‌سازی‌های آن در جهان نماند می‌نگرد و آنچه را می‌یابد، به یاری رویای راست و نهان نمای برخفته پاکدل روشن رای آشکار می‌دارد. چون نفس را در روند رویا هیچ اثر و بهره‌ای نیست، یافته‌های روح، راست و روشن بر خفته آشکار می‌شود و در پوسته پندارهای پیچ در پیچ و نمادهای رازآلود پوشیده نمی‌شود. از این روی، رویای راست نیازی به گزارش و رازگشایی ندارد.» (کزازی، ۱۳۷۶ ش، ۹۷) رویاهای نمادین بخش پهلوانی شاهنامه به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. رویاهایی که بیانگر وقایع و حوادث در آینده است. مانند: رویای سیاوش، کتابون و جریره.

۲. رویاهایی که آشکارکننده حقایق نهانی است. مانند: رویای سام، پیران ویسه و توس.

۳. رویاهایی که الهام‌گر هستند. مانند: رویای گودرز و کی‌خسرو.

سیاوش، پیش از رفتن به سوی افراسیاب در خواب می‌بیند که رود بی‌کرانی در یک‌سو و آتش فراوانی در دیگر سوی او وجود دارد که سیاوش‌گرد را روشن و نورانی ساخته است و در برابر او، افراسیاب که بسیار خشمگین است، ایستاده است و در آتش می‌دمد. سیاوش، وحشت‌زده از خواب برمی‌خیزد و تمام خوابش را برای همسرش،

فرنگیس بازگو می‌کند. فرنگیس از سیاوش می‌خواهد که از توران بگریزد. اما، سیاوش به حکم سرنوشت گردن می‌نهد و از آن نمی‌گریزد.

سیاوش بدو گفت کان خواب من	بجا آمد و تیره شد آب من
مرا زندگانی سرآید همی	غم و درد و اندوه درآید همی
چنین است کار سپهر بلند	گهی شاد دارد گهی مستمند
اگر ایوان من سر به کیوان کشید	همان زهر گیتی بیاید چشید
اگر سال گردد هزار و دویست	به جز خاک تیره مرا جای نیست

(فردوسی، ۱۳۸۷ ش، ج ۳: ۱۸۱)

رویای سیاوش به مانند رویای انه، بی‌درنگ و دو بهره از شب نگذشته مجال تعبیر می‌یابد و هر دو از حوادث شوم آینده خبر می‌دهند.

۲-۳- تعدد همسر: انه، پس از به آتش کشیده شدن شهر تروا، به هنگام گریز از این شهر، همسر اول خود کرئوز (Creuse) را از دست می‌دهد. همسر دوم انه؛ دیدون نام دارد که ویرژیل با چیرگی خاصی به بیان شیفتگی و عاشقی او می‌پردازد. هنگامی که انه، او را ترک می‌گوید، به خودکشی دست می‌زند. همسر سوم انه، لاونینیا (Lavinia) نام دارد که انه آس به هنگام ورود به لاتئوم (Latium)، با او ازدواج می‌کند. سیاوش، پس از ورود به توران با جریره و فرنگیس ازدواج می‌نماید که حاصل این ازدواج‌ها، تولد فرود و کی خسرو است.

۲-۴- داشتن زره مخصوص: ونوس (Venus) در نبرد انه با تورنوس، از شخصیتی به نام "ولکان" (Vulcain) می‌خواهد که زره و ابزار آلاتی جنگی برای انه بسازد که هیچ ضربه‌ای بر آن کارگر نباشد. سیاوش نیز، زره مخصوصی داشته است که او را از هر ضربه‌ای مصون می‌داشته است. در داستان کی خسرو، هنگامی که گیو می‌خواهد، او را از توران به ایران بیاورد، کشتیبان برای گذراندن آن‌ها از آب، زره سیاوش را طلب می‌کند. حکیم توس، زره سیاوش را از زبان گیو این‌گونه توصیف می‌کند:

چهارم چو جستی به خیره زره که آن را ندانی گره تا گره

نگردد چنین آهن از آب تر نه آتش برد بر بود کارگر

نه نیزه نه شمشیر هندی نه تیر چنین باژ خواهی بدین آبگیر؟

(همان: ۲۲۷)

۳- کامیل و گردآفرید

یکی از شخصیت‌های برجسته در انه‌اید، کامیل (Camille) می‌باشد. «دختر آمازونی شاه متابوس (Metabus) است که دخترش را به زویینی بست که وقف دیانا بود و او را از روی رود آمیسنوس (Amisenus) پرتاب کرد تا دیانا از وی نگهداری کند.» (دیکسون کندی، ۱۳۸۵: ذیل کامیل) کامیل در نبرد انه با تورنوس، تورنوس را یاری می‌دهد. او، یکی از زنان شجاع و بی‌باک انه‌اید است. ویرژیل، این‌گونه او را توصیف می‌کند: «کامیل همچون زنی آمازونی، ترکش بر دوش با سینه‌ای برهنه برمی‌جهد. گاه از دست خویش، رگباری از تیرهای نرمش‌پذیر را می‌بارد و گاه نستوه، تبری سترگ و پرّان دو دمه برمی‌گیرد.» (ویرژیل، ۱۳۷۵: ۴۳۵) دلیری و روحیه جنگاوری او، شباهت بسیاری به گردآفرید در شاهنامه دارد. سهراب، پس از ورود به ایران و به اسارت درآوردن هجیر به نبرد با گردآفرید می‌رود. او، دختر گزدهم یکی از زنان شجاع و دلاور ساکن دژ سپید است که از اسارت هجیر خشمگین است. پس به مانند مردان لباس رزم می‌پوشد و به نبرد با سهراب می‌رود. اما، سرانجام سهراب، خود از سر او برمی‌گیرد و گیسوان او را افشان می‌کند و هویت وی را آشکار می‌سازد. (فردوسی، ۱۳۸۷ ش، ج ۲: ۱۸۵-۱۸۷)

روحیه جنگاوری و مردانگی که در هر دو شخصیت وجود دارد، از عقده نرینگی (اختگی) نشأت می‌گیرد. فروید معتقد است: «زنان امیدوارند که روزی به رگم تمام واقعیت‌های موجود، دارای نرینگی شوند.» (هورنای، ۱۳۸۴: ۲۹) «میل به داشتن نرینگی در زنان و مردان، مبارزه علیه انفعال است.» (همان: ۱۳۱) کامیل و گردآفرید رو به سوی عمل‌گرایی و امور مکانیکی دارند و می‌توان گفت: هر دو شخصیت، تمایل بسیاری برای فرار از زنانگی خویش دارند و با استفاده از تاکتیک‌های جنگی و حمله و دفاع به نبرد با مردان می‌روند تا مردانگی درویشان را به اثبات برسانند.

در هر دو داستان، نابرابری توان جسمی و جنسی هر دو قهرمان آشکار می‌شود. کامیل در جنگ انه با تورنوس کشته می‌شود و مرگ او، فروپاشی و شکست را برای تورنوس به ارمغان می‌آورد. گردآفرید نیز، هنگامی که شکست را پذیرا می‌شود، از در فریب درمی‌آید، چراکه سهراب را شیفته و واله خود دیده است. این خدعه و مکر زنانه، از عقده‌های روانی گردآفرید سرچشمه می‌گیرد و موضوع نابرابری جسمی و جنسی را دستاویز قرار می‌دهد و به سهراب می‌گوید:

دو لشکر نظاره برین جنگ ما برین گرز و شمشیر و آهنگ ما
کنون من گشایم چنین روی و موی سپاه تو گردد پر از گفت و گوی
که با دختری او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد
نهانی بسازیم بهتر بود خرد داشتن کار مهتر بود

(فردوسی، ۱۳۸۷ ش، ج ۲: ۱۸۷)

اما این مکر زنانه، پیروزی موقتی را برای گردآفرید فراهم می‌سازد. به گونه‌ای که پس از این خدعه، گردآفرید به درون دژ می‌جهد و سپس با استهزا می‌گوید:

بخندید و او را به افسوس گفت که ترکان ز ایران نیابند جفت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چنین بود و روزی نبودت ز من بدین درد غمگین مکن خویشتن

(همان: ۱۸۷)

۴- دیدون و تهینه

ویرژیل در این منظومه، شخصیت دیدون عاشق پیشه را به بهترین وجهی به تصویر کشیده است. او در سروده چهارم خویش به توصیف دیدون می‌پردازد و عشق خالصانه او را به انه‌آس به سادگی و با زیبایی خاصی بیان می‌کند. با وجود این که ویرژیل در خلق انه‌آید از ایلپاد و ادیسه هومر تأثیر پذیرفته است، اما دیدون را وسیله‌ای برای تمتع

قرار نداده است. در جامعه‌ی یونانی، زن ابزاری برای تمتع و لذت‌جویی بوده است؛ دموستن، قانون‌گذار یونانی می‌گوید: «از فواحش تمتع می‌بریم. با کنیزکان و زنان نامشروع خود، در اوقات روز سلامت جسم خویش را تأمین می‌کنیم و زنانمان، فرزندان مشروع برای ما می‌آورند.» (دورانت، ۱۳۳۷: ۳۳۸) در ایلید و ادیسه، زنانی چون: بریسیس و هلن، بازیچه دست اشخاصی چون؛ آگامنون، آشیل و پاریس هستند. درحقیقت، این زنان ابراز اطفای آتش شهوت آن مردان هستند. زن در ایلید و ادیسه، بیشتر در نقش کنیزک و هم‌خوابه ظاهر می‌شود. به‌طوری‌که، یونانیان پس از غارت شهر تروا، به تقسیم زنان تروایی میان خویش می‌پردازند و زنانی چون: آندروماک و هکوبا را مجبور به هم‌خوابگی با قاتلان خانواده خود می‌سازند. اما، ویرژیل شخصیت دیدون را به‌دور از هر گونه شهوت و جنبه ابزاری به تصویر می‌کشد. بنابراین، شخصیت دیدون در عشقی پاک با تهمینه قابل سنجش و بررسی است. عوامل بسیاری این دو شخصیت را به هم نزدیک می‌سازد:

۴-۱- هر دو دختران پادشاه هستند: «دیدون، شاهزاده خانم افسانه‌ای فنیقی، دختر پادشاه صور که پس از مرگ شوهرش به آفریقا گریخت و شهر کارتاز را بنا ساخت.» (دیکسون کندی، ۱۳۸۵: ذیل دیدون) تهمینه نیز دخت شاه سمنگان است.

۴-۲- دل‌باختگی به قهرمانان داستان: در داستان انه‌اید، عوامل بسیاری چون: دلیری و شجاعت‌ها، شکوه و تبار والا و شیوایی و نغزگویی کلام انه، دیدون را بیش از پیش مجذوب و فریفته‌ی او ساخت. بنابراین، عاشقانه خود را به انه تفویض می‌کند. تهمینه نیز، پس از شنیدن توصیف پهلوانی‌های رستم، نهانی دل‌باخته او می‌شود. نیمه شب به بالین رستم می‌رود و سر درون خویش را با او در میان می‌گذارد.

تراام کنون گر بخواهی مرا
نبیند جز این مرغ و ماهی مرا

(فردوسی، ۱۳۸۷ ش، ج ۲: ۱۷۵)

۴-۳- شجاعت، جسوری و بی‌باک بودن: از ویژگی‌های اخلاقی و روانی مشترک میان این دو شخصیت است.

۴-۴- هر دو شخصیت، پیوندی ناگهانی، کام‌جویی کوتاه مدت و هجرانی بس دراز مدت دارند.

۴-۵- هر دو، خواهان داشتن فرزندی از قهرمانان داستان هستند. دیدون، زمانی که انه درصد ترک کارتاز است، به او می‌گوید: «ای کاش، دست کم پیش از گریختنت، من می‌توانستم از تو فرزندی در کنار داشته باشم، می‌توانستم

"انهای" را ببینم که در حیاط کاخم بازی می‌کند. کودکی خرد را که رجاها و نشانه‌های چهره‌ی تو را داشته باشد و آن را بر من بنماید.» (ویژیل، ۱۳۷۵: ۱۵۲)

عشق آتشین تهمینه به رستم زیبایی خاصی دارد و در دیدار با رستم به صراحت اعتراف می‌کند که در ابتدا: عاشق و دل‌باخته‌ی او شده است و در این راه، اندیشه و خرد، هیچ کمکی به او نمی‌تواند بکند و دوم: از ازدواج با او خواهان داشتن پسری است و سوم: در صورتی‌که رستم تسلیم او شود، اسبش را پیدا خواهد کرد.

یکی آن که بر تو چنین گشته‌ام خرد را ز بهر هوا کشته‌ام

و دیگر که از تو مگر کردگار نشانند یکی پورم اندر کنار

مگر چون تو باشد به مردی و زور سپهرش دهد کیوان و هور

سدیگر اسپت به جای آورم سمنگان همه زیر پای آورم

(همان: ۱۷۵)

یکی از تفاوت‌های هر دو داستان در آن است که دیدون، پس از ترک انه‌اس، به خودکشی دست می‌زند و می‌میرد. اما، تهمینه، آن‌گاه که از مرگ سهراب آگاه می‌شود، به سوگواری می‌پردازد و در اثر غم و غصه زیاد، جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.

پژدهش کاخ در آورد و پشتش فکند

در کاخ در بست و تختش بکند

ز کاخ و ز ایوان بر آورد خاک

در خان‌ها را سیه کرد پاک

روانش بشد سوی سهراب گرد

سرانجام هم در غم او بمرد

(همان: ۲۶۱)

۵- دیدون و جریره

۵-۱- خواب و رویا: در این منظومه، دیدون رویایی می‌بیند که روح همسرش، او را ترغیب به فرار می‌کند. این رویا، رویایی پیش‌گوست که به درستی مجال ظهور می‌یابد. «بنابراین، دیدون گروهی از افراد مخالف با پادشاه جبار

را گرد آورد، گنجینه را بر چندین کشتی بار کرد و رو به سوی آفریقا نهاد. آن‌ها مقارن با ورود آنه مشغول ساختن شهر جدید خود کارتاژ بودند.» (گاردنر، ۱۳۸۸: ۲۹)

در داستان فرود، جریره رویای هولناکی می بیند و از سرنوشت شوم فرزندش آگاه می گردد. تمام رویای او به درستی تعبیر می شود و مرگ فرود، پایان بخش زندگی اوست و شعله های سرکش و افروخته آتش، تمام کننده این تراژدی است. رویای جریره، در زمره رویاهای نمادین شاهنامه قرار می گیرد. این روایا با حوادث آتی، پیوندی ناگسستنی دارد. این روایا، از دو جهت حائز اهمیت است:

۵-۱-۱- این روایا، اولین رویای زنانه شاهنامه است.

۵-۱-۲- از گونه رویاهای پیش گوشت که بیانگر حوادث تلخ و شوم آینده است.

جریره، در این روایا می بیند که تمام دژ را آتشی سوزان فرا می گیرد که همه چیز را اعم از: خدمتکاران و دژ را می سوزاند و نابود می کند.

شب تیره با درد و غم بود جفت

جریره به تخت گرمی بخت

برافروختی پیش آن از جمند

به خواب آتشی دید کز دژ بلند

پرستنده و دژ همی سوختی

سراسر سپید کوه بفروختی

روانش پر از درد و تیمار گشت

دلش گشت پر درد و بیدار گشت

(فردوسی، ۱۳۸۷ ش، ج ۴: ۶۲)

جریره، پس از دیدن این رویای هولناک سراسیمه به نزد فرود می رود و او را از سرنوشت بد خویش آگاه می سازد. اما، فرود جوان مادر را دلداری می دهد و به او می گوید:

زمانه زبختش فزون نشمری

مرا گر زمانه شدست اسپری

مرا روز چون روز او گشته شد

به روز جوانی پدر کشته شد

(همان: ۶۲)

۵-۲- به بن بست رسیدن: اگر فرد در تضاد ارزش‌های زندگی قرار بگیرد، به بن بست می‌رسد. دیدون، پس از آن‌که آنه او را ترک کرد، ادامه زندگی بدون وی را عبث می‌شمارد. او در ابتدا با عجز و لابه مانع از رفتن آنه از شهر کارتاژ می‌شود. اما آنه، فرمان خدایان را بر خواست او ترجیح می‌دهد و این‌گونه، او را دردمند می‌سازد و به بن بست در زندگی می‌رسد. جریره نیز، پس از کشته شدن فرود به بن بست در زندگی می‌رسد.

۵-۳- خودکشی: یکی از پیامدهای فاجعه، خودکشی می‌باشد. استیلای سرنوشت، شوم‌بختی و گریزناپذیری از عوامل موثر در خودکشی قهرمانان هر داستان است. دیدون، پس از ترک آنه برای آن‌که با پادشاه لیبی ازدواج نماید، دست به خودکشی می‌زند. اما قبل از خودکشی، نشانه‌های گجسته‌ای را دلیل بر مرگ خویش می‌بیند:

۱. آب سفید تبدیل به آبی سیاه می‌شود.

۲. باده افشانده به خون بدل می‌گردد.

۳. آوایی از نمازگاهی که دیدون در آنجا به بزرگداشت شیشه، همسر خویش می‌پرداخت، برمی‌خیزد که در آن شیشه، او را به سوی خویش فرا می‌خواند.

۴. جغدی بر فراز کاخ دیدون، ناله و فریاد و خروش برمی‌آورد.

بنابراین، دیدون با روی دادن چهار عامل فوق، بیشتر مصمم به خودکشی می‌شود. او، خواهرش را می‌فریبد و به او می‌گوید که زنی افسون‌کار، او را نوید داده است که درمانش کند. بنابراین از خواهرش می‌خواهد، پشت‌های از هیزم را در حیاط کاخ فراهم می‌سازد و هر آن‌چه را که از آنه بر جای مانده، به‌ویژه بستر زناشویی‌اش را که سبب نابودی او شده است، بر فراز آتش بسوزاند. پس از فراهم شدن هیزم، بر فراز آتش می‌رود و تیغی را که از آنه بود، در سینه‌اش فرو می‌کند و به زندگی خود خاتمه می‌دهد. «قصه ویرژیل، هر چه که بوده باشد، آن‌چه اغلب مردم از آنه‌اید می‌دانند یا به خاطر می‌آورند، پیام سرنوشت آسمانی روم نیست که به آگوستوس ختم می‌شود، بلکه عشق تراژیک دیدون است. در شعر آوید، دیدون غالباً رخ می‌نماید و تجسم معشوقه‌ای ترک شده و تنها مانده است. در کتاب نامه‌ها که مجموعه‌ای از نامه‌های خیالی زنان قهرمان و مشهور است، نامه شماره هفت را، دیدون به آنه نوشته است. چاسر در افسانه زنان خوب از او سخن می‌گوید و او را "دیدون شهید" خطاب می‌کند. کریستوفر مارلو، نمایش‌نامه‌ای متکلف درباره او نوشت و هنری پورسل، یک اپرا یا یک اثر سرگرم‌کننده اپرایی و باله‌ای درباره‌اش تحریر کرد.»

(گاردنر، ۱۳۳۸: ۳۱) جریره، پس از آن‌که فرزندش توسط رهام به قتل می‌رسد، تمام دژ را به آتش می‌کشد، شکم اسبان را می‌درد، گنج‌ها را به آتش می‌کشد و در فرجام داستان رخ به رخ فرود می‌نهد و خنجر آخته را در شکم خویش فرو می‌برد و جان می‌بازد.

نتیجه

هدف ادبیات تطبیقی، گسترش دادن مرزهای ادبیات و توسعه‌ی مبادلات فکری و فرهنگی میان ملل مختلف است. ادبیات تطبیقی، تنها مرجعی است که در آن می‌توان به بررسی آداب و رسوم، آرای اساطیری، مذهبی، فلسفی، روان‌شناسی، فکری و... اقوام مختلف در گستره جهان پرداخت. از میان آثار ادبی، ژانر "حماسه" از مهم‌ترین "انواع" به شمار می‌رود؛ زیرا حماسه‌های کهن، بازتابی از زندگی بشر هستند که در آن می‌توان به اشتراکات مختلفی از جمله؛ آداب رزم و بزم، سوگ‌ها، آیین‌ها، روابط فرهنگی و اجتماعی دست یافت. بنابراین، حماسه‌ی مصنوع انه‌اید، اشتراکات و همانندی‌های بسیاری با شاهنامه‌ی فردوسی دارد. البته، هدف این پژوهش، ترجیح یکی بر دیگری نیست، چراکه حماسه‌ی ویرژیل و فردوسی در شرایط مساوی و در یک بستر زمانی سروده نشده‌اند و از سوی دیگر، شاید بتوان شواهد ادبی را معیاری برای مقایسه در نظر گرفت، اما استناد قطعی بر آن‌ها کاملاً نارواست. از این رو، برخی از شخصیت‌های انه‌اید همانندی‌های بسیاری با شخصیت‌های حماسی شاهنامه دارد. به عنوان مثال می‌توان؛ شخصیت انه‌آس را با رستم مورد بررسی قرار داد. هر دو، قهرمان ملی و از خاندان والای جامعه هستند. نسب انه به خدایان و نسب رستم به پهلوانان دلیر و گرد ایران می‌رسد. هر دو برای حفظ کیان جامعه از هیچ کوششی فرو گذار نیستند. انه، برای تشکیل آرمان شهر به مبارزه با تورنوس می‌رود تا خدشه‌ای بر کارهای آرمانی او که در زیر لوای خدایان حرکت می‌کند، وارد نشود. در شاهنامه، رستم مدافع سرسخت ایرانیان و مرکز ثقل ایران است و به هیچ کس اجازه‌ی تعرض به خاک میهن را نمی‌دهد. هر دو، آیینه تمام‌نمای ارزش‌های اخلاقی و منش‌های پهلوانی هستند. درایت و خردمندی، خصیصه‌ی اخلاقی مشترک میان این دو شخصیت است. در شاهنامه، شخصیت‌هایی چون؛ سیاوش، گردآفرید و تهمینه قابل انطباق با شخصیت‌هایی چون؛ انه‌آس، کامیل و دیدون در انه‌اید است. بنابراین، با شناخت و بررسی بنیان‌های حماسی این دو اثر می‌توان، به پیوند دیرینه‌ای که میان دو تمدن کهن جهان؛ ایران و روم وجود داشت، پی برد.

کتابنامه

- بهار، مهرداد. ۱۳۵۷. «گنگ‌دژ و سیاوش‌گرد». از مجموعه مقالات شاهنامه‌شناسی. تهران: بنیاد شاهنامه فردوسی.
- حمیدیان، سعید. ۱۳۸۳. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. تهران: ناهید.
- دوستخواه، جلیل. ۱۳۸۴. شناخت‌نامه فردوسی و شاهنامه. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- دورانت، ویل. ۱۳۳۷. تاریخ تمدن. ترجمه بهمن پورافضل. تهران: اقبال.
- دیکسون کندی، مایک. ۱۳۸۵. دانش‌نامه اساطیر یونان و روم. ترجمه‌ی رقیه بهزادی. تهران: طهوری.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داوود. ۱۳۴۶. اخبار الطوال. ترجمه صادق نشأت. تهران: بنیاد ایران فرهنگ.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۱. نامورنامه. تهران: سخن.
- زهر، آرسی. ۱۳۸۴. زروان یا معمای زرتشتی‌گری. ترجمه تیمور قادری. تهران: امیرکبیر.
- غنیمی هلال، محمد. ۱۳۷۳. ادبیات تطبیقی. ترجمه آیت‌الله‌زاده شیرازی. تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۷. شاهنامه فردوسی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- کریستن‌سن، آرتور. ۱۳۴۳. کیانیان. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۷۶. رویا، حماسه، اسطوره. تهران: نشر مرکز.
- کیا، خجسته. ۱۳۷۸. خواب و پنداره. تهران: نشر مرکز.
- گاردنر، جین ف. ۱۳۸۸. اسطوره‌های رومی. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- ماسه، هانری. ۱۳۷۵. فردوسی و حماسه ملی. ترجمه مهدی روشن ضمیر. تبریز: دانشگاه تبریز.
- معین، محمد. ۱۳۳۸. مزدیسنا و ادب پارسی. تهران: دانشگاه تهران.
- مهرین، مهرداد. ۱۳۸۰. دین بهی. فلسفه دین زرتشت. تهران: فروهر.
- ندا، طه. ۱۳۸۳. ادبیات تطبیقی. ترجمه هادی نظری منظم. تهران: نشر نی.

نظری منظم، هادی. ۱۳۸۹. «الأدب المقارن؛ مدارسه و مجالات البحث فيه». فصلية دراسات الأدب المعاصر. السنة الثانية. العدد الثامن. صص ۱۲۵-۱۴۱.

ورمازن، مارتین. ۱۳۷۵. آیین میترا. ترجمه بزرگ نادر زاد. تهران: نشر چشمه.

ولک، رنه؛ وارن، آوستن. ۱۳۸۲. نظریه ادبیات. ترجمه ضیا موحد و پرویز مهاجر. تهران: علمی و فرهنگی.

ویرژیل. ۱۳۷۵. انه‌اید. ترجمه میرجلال‌الدین کزازی. تهران: نشر مرکز.

هورنای، کارن. ۱۳۸۴. روان‌شناسی زنان. ترجمه سهیل سمی. تهران: ققنوس.

